



ماردوشان

هستی

«دکتر سید جعفر حمیدی»



چون خرد از زمانه رخت بربندد
ضحاک هم حاکم عادل!! می شود



شماره
۸۰
و
۸۱

استوره ضحاک

قبل از روزگار خویش را در چهره‌ی ضحاک و به زبانی خوش‌تر در چهره‌ی ستم‌گران هستی بنمایاند و دوم این‌که اعمال و رفتار خشونت بار بی‌گانه‌گان را که ضحاک نیز یکی از همان بی‌گانه‌گان بوده است، نشان دهد. پس وجود استوره‌ای ضحاک، رمزی بوده است برای ظلم و ستم و فساد و تباهی. سلطنت هزار ساله‌ی ضحاک و روییدن ماران بر دوش وی، یا جوش‌ها و غده‌هایی که دوش‌های وی را زخمین و چرکین ساخته و شیطان در لباس پزشک، علاج آن زخم‌ها را مغز سر آدمی تجویز کرد، همه و همه ریشه در ذات افسانه و استوره دارند و در واقع ضحاک،

یکی از شگفت‌انگیزترین داستانی را که فردوسی به نظم کشید، داستان جمشید، ضحاک و فریدون بود. استوره‌ای که تا امروز نیز بر سر زبان‌ها است و در طول زمان، بحث و جدل‌های بسیار را برانگیخته است. شاید بی‌مناسبت نباشد که بگوییم: فردوسی از سرودن این داستان بیش از همه‌ی داستان‌ها، هدف خاصی را دنبال کرده و این هدف خالی از یک منظوری خاص نبوده است، نخست این که ظلم و ستم شاهان و امیران روزگار خویش و حتا





است. در کانون مبارزه با ستم‌گر و ستم‌پذیر نیشتری لازم است تا دمل‌های چرکین روی دوش ضحاک را بترکاند یا عامیانه‌تر بگوییم سرمارهای کتف او را یا در حقیقت سر او را بکوبد. پس در اینجا کاوه و فریدون، قدم به صحنه می‌گذارند و فریدون، نشانه‌ی آشکار عدل و داد و رهایش می‌شود. در عصر فردوسی، ترکان غز اورال آلتایی بر کشور ما مسلط و مردم اسیر دست آنان بوده‌اند فردوسی مجبور بوده است که در دوره تسلط غزان، سخن را به رمز و راز گوید، پهلوانی ودلیری را بستاید و بدی و پلیدی و نابخردی را محکوم سازد پس او در بیان منش پلید و ظلمت درون و مردم‌آزاری و فتنه و فساد ضحاک (ده‌آک) یا دارنده ده عیب، به نوعی به مبارزه پنهانی و ناآشکار پرداخته و قصد داشته که به نیاکان م و نیز مردمان بعد از خود بفهماند که پلیدان و نابخردان و ناشسته رویان تاریخ روزگاران، همان مار و عقرب و ازدهایان روزگارانند و بدانند که:

سر ناسزایان بر افراشتن

و از ایشان امید بهی داشتن

سر رشته‌ی خویش، گم کردن است

به جیب‌اندرون، مار پروردن است

زبد گوه‌ران، بد نباید عجب

نشاید ستردن، سیاهی ز شب

به ناپاک‌زاده مدارید امید

که زنگی به شستن، نگردد سپید

ز بد اصل، چشم بهی داشتن

بود خاک در دیده انباشتن

بنالم به درگاه یزدان پاک

فشاننده برسر، پراکنده خاک

که یا رب روانش به آتش بسوز

دل بنده‌ی مستحق، برفروز

۱- ر-ک. شاهنامه ج ۱ داستان ضحاک. صفحه ۲۸. فردوسی تا آغاز این داستان، آن‌چه که سروده بود درباره‌ی آغاز کتاب و شروع پادشاهی پیشدادیان بود.

۲- مستوفی، حمدالله (تاریخ گزیده) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳ ج ۲ صفحه ۸۱

۳- کلمان هوار (ایران و تمدن ایرانی) ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ص ۱۷۱

۴- رستگار فسایی، دکتر منصور (ازدها د راساطیر ایران) شیراز، دانشگاه، ۱۳۶۵ ص ۱۲۰

۵- شاهنامه، ژول مول (دیباچه) منسوب به فردوسی ص ۱۰۴

پایان



ضحاک مار دوش آدمی خواری پسر مرداسی تازی نشانه‌ی آشکار از پستی و پلیدی ستم‌گران هستی است که قدرت خود را در آزار و مرگ دیگران می‌انگارند!

بعضی از محققان گفته‌اند: مارهای روییده بر کتف ضحاک، تمثیلی بوده است بر مارهای آتشفشان دماوند در البرز کوه که تا کمی قبل از فردوسی هم‌چنان فعال بوده است. اما مقایسه‌ی ضحاک با امیران و حاکمان ستم‌گر یا متجاوزان و غارت‌گران بی‌گانه، چندان بی‌مناسبت نمی‌باشد. عده‌ای معتقدند که هجوم ضحاک افسانه‌ای فرزند «مرداس» پادشاه سوریه که از سوی غرب به ایران تاخت و بر جمشیدشاه پیروز شد، همان تاخت و تاز «اشوریانی‌پال» پادشاه آشور بوده است که به غرب کشور ما تاخت و شوش، پایتخت ایران و بسیاری از شهرهای دیگر را ویران نمود. ازدهای سه سر نیز نام یا لقب دیگر ضحاک است که مارهای بر دوش وی نشانه‌ی دو سر و سر ضحاک سومین سر او است. این رمز می‌تواند نشانی از زیان‌کاری و زهر ستم ضحاک باشد. سه سر بودن ضحاک ریشه در نفوذ افسانه‌های بابلی دارد، (حجاری‌هایی که از بابل به دست آمده بیش‌تر نشانگر ایزدانی است که مار یا مارهایی، بر شانه دارند، ضمناً حجاری‌های مشابهی، بر روی ساختمان‌های بودایی در ترکستان شرقی نیز یافت شده است)

فردوسی که ثبت‌کننده و بازگو‌کننده لحظه‌های درد و رنج مردم، در ارتباط با هجوم بی‌گانه‌گان و تداوم حکومت ایشان بوده است کوشیده است تا استوره و افسانه را، نموداری از زندگی، مقاومت و ایستادگی در مقابل ستم‌گران یا دشمنان ایران بداند. پس، از سمبلی استفاده می‌کند که ضحاک

استوره بدی و پلیدی و ظلم گسترده است که درونمایه‌ی واقعیت عصر خود فردوسی است. **ضحاک** واژه‌ای عربی است که محرف نام «اژی دهاک» درعربی به معنی خنده‌رو است که در حقیقت برعکس ویژه‌گی‌های خوب آدمیزاد، است. گفته‌اند اصل کلمه ضحاک، در فارسی، «ده‌آک» بوده است، به معنی دارنده ده عیب. این ده عیب ضحاک عبارت بوده‌اند از: ۱- زشتی پیکر ۲- کوتاهی اندام ۳- بی‌دادگری ۴- بی‌شرمی ۵- پُرخوری ۶- بد زبانی ۷- دروغ‌گویی ۸- شتاب کاری ۹- بد دلی ۱۰- بی‌خردی

آشکار است که در دوره‌ای که خرد و تدبیر را به پشیزی نمی‌خرند و خردمندان و دانایان در گوشه‌ی عزلت و انزوا به سر می‌برند. صفات زشت ضحاک در ردیف صفات مختار و ممتاز جامعه به شمار می‌روند. و همیشه هستند کسانی که در پی آزمندی‌های سیری ناپذیرشان به گرنش و نوکری و خودفروشی و آدم‌فروشی برای این دو نان هستی زندگی می‌گذرانند.

در شاهنامه از ضحاک به نام‌ها و القاب دیگر نیز یاد شده است: ازدها، ازدهافش و ازدها دوش. نسبت دادن ضحاک به ازدها، نشانه و نمادی از مردم آزاری‌ها و سخت‌گیری‌های او بوده است.

